

ایران‌شهر یا تاریخ طبیعی شاهنشاهی: نگاهی به فارسی همچون یک تکنولوژی سیاسی^۱

آیدین ترکمه

تقریباً در اکثر نوشته‌های تحلیلی فارسی، فضا همچون زمینه‌ای خنثا و ثابت تلقی شده است. فضای اندیشه‌ی اجتماعی فارسی به این ترتیب فضایی ایستا و پیش‌داده تلقی شده که با زمان خطی و مسطح همبسته و متناظر است. ایدئولوژی ایران‌شهر مثال بارز این فضای ایستا و زمان مسطح است. همچنان که جواد طباطبایی می‌گوید «تشکیل ملت ایران یک امر جدید نیست بلکه امری تاریخی و طبیعی است ... سبب اینکه ایرانیان خود را به عنوان ملتی واحد فهمیده اما واژه‌های برای آن جعل نکرده‌اند، این است که روند تبدیل به ملت در ایران امری طبیعی بوده است». (نقل‌شده در آقاجانی، ۱۳۹۹)^۲ از این منظر، ایران همواره همچون وحدتی طبیعی وجود داشته است. در همین راستا گفته می‌شود که «ایران‌زمین از آغاز قلمرویی فرهنگی بود و به طور طبیعی پس از هر گسستی، بازگشت به اندیشه ایران‌شهری به شالوده‌ای برای تجدید حیات تبدیل می‌شد». زبان فارسی نیز از منظر جهان‌بینی ایران‌شهری زبانی طبیعی تلقی می‌شود: «زبانی نوآئین با توانایی‌های جدید از زهدان زبان کهن زاده شد و با گردنکشی در برابر عربی‌پاداری کرد. این زبان جدید تنها زبانی بود که به طور طبیعی توانست خود را نوآئین کند و در ادامه زبان باستانی و فارسی میانه، به زبان مشترک همه اقوام ایرانی، و غیرایرانی ایران بزرگ تبدیل شود». (همان) به گفته‌ی طباطبایی «تداوم طبیعی زبان فارسی تنها یکی از نمودهای وحدت فراگیر تاریخ ایرانیان است». (همان) این طبیعی‌انگاری وجود ایران (ملت ایران و ایران‌زمین) و زبان فارسی مولفه‌ای کلیدی در ایدئولوژی‌های ایران‌شهری است.

نکته‌ای که کمتر به آن توجه می‌شود این است که ایران در این معنا معادلی برای شاهنشاهی است. از دید طباطبایی شاهنشاهی با نظام شاهی یا سلطنت متفاوت است. نظام شاهی یا سلطنت اختصاص به ایران ندارد. در مقابل اما شاهنشاهی خاص فرمانروایی ایرانی است. به گفته‌ی او «این مضمون شاهنشاهی یا Reich همان است که هگل از شیوه فرمانروایی ایرانیان فهمیده بود». (همان) در این معنا نظام شاهنشاهی نه معادلی برای empire بلکه بیشتر بیانگر مفهوم Reich است که از دید طباطبایی «کثرت‌ها را در وحدت تحمیلی حل نمی‌کند». (همان) ایران‌شهر به این ترتیب یک کثرت در وحدت یا شاهنشاهی است. همان طور که طباطبایی گفته است «پادشاه، در اندیشه ایران‌شهری، رمزی از وحدت در تنوع همه اقوام ملت به شمار می‌آید» و «این وحدت در تنوع و حفظ تعادل میان اقوام اصل نظری بنیادگذاری شاهنشاهی در ایران بود». (همان) این بحث زمانی روشن‌تر می‌شود که برداشت طباطبایی درباره‌ی مفاهیم ملت و nation را نیز مد نظر قرار دهیم. به گفته‌ی طباطبایی^۳ «قبل از آنکه ما کلمه «ملت» را معادل nation قرار دهیم، ایران دارای واقعیت ملی بوده است. یعنی

^۱ این متن ابتدا در وبسایت رادیو زمانه منتشر شده بود:

<https://www.radiozamaneh.com/753481>

^۲ <https://paniranist.party/newscontent/content/3191/>

^۳ <https://www.cgie.org.ir/fa/news/180189/%D8%A7%DB%8C%D8%B1%D8%A7%D9%86-%D8%A8%D9%87-%D8%B9%D9%86%D9%88%D8%A7%D9%86->

تمامی اقوامی که در ایران بودند از زمان‌های بسیار دور ملتی را ایجاد کرده بودند و این ملت است که دولت خودش را در زمان‌هایی مثل هخامنشی و ساسانی ایجاد کرده است». بر این اساس می‌توان پرسید: این واقعیت ملی در آن زمان چه بوده و چه مشخصه‌هایی داشته است؟ در قالب چه مفهومی طرح شده بوده است؟ او در پاسخ به هگل متوسل می‌شود و می‌گوید: «هگل می‌گوید ایران رایش یعنی شاهنشاهی بود».

طباطبایی معتقد است که دولت واقعیت جدیدی در ایران نیست چرا که ایران پیشاپیش ملت بوده و «توانسته دولت خودش را در دوره‌های بسیار طولانی ایجاد کند». (همان) او سپس می‌افزاید که باید بین حکومت و دولت تمایز گذاشت تا معنای مد نظر او را فهمید. به گفته‌ی طباطبایی «حقوقدان‌های ما هنوز کلمه‌ی دولت را درست استفاده نمی‌کنند، مثلاً می‌گویند دولت روحانی در حالی که اینها حکومت هستند، نه دولت. دولت واقعیت دیگری است که یک ملت ایجاد می‌کند. حکومت کارگزار دولت است و اداره امور ملت را انجام می‌دهد ... حکومت‌ها گذرا هستند و آنچه می‌ماند، دولت است. دولت ایران از آغاز هخامنشی همواره دولت ممالک محروسه و دولت ملت ایران بوده که از اقوام بسیار فراهم آمده است. بنابراین این ایراد که بحث ایران‌شهری دولت را تقویت می‌کند، اگر منتقد بفهمد چه می‌گوید، درست است». (همان) همچنان که می‌بینیم منظور طباطبایی از دولت ملت ایران همان شاهنشاهی است. پس وقتی گفته می‌شود که ایران به عنوان یک ملت و دولت ملی وجود داشته منظور این است که ایران از ابتدا (یعنی ظاهر از زمان هخامنشیان) یک شاهنشاهی بوده است. طباطبایی تاکید می‌کند که اندیشه‌ی ایران‌شهری تقویت‌کننده‌ی دولت در این معنا یعنی شاهنشاهی است. با این حال مشخص نیست چرا طباطبایی به جای شاهنشاهی همچنان اصرار دارد از مفهوم دولت ملی و ملت برای ایران استفاده کند. به گفته‌ی او «امری و رای حکومت هست که دولت ملی ایران است و وظیفه همه ما این است که ... از این دفاع کنیم. بنابراین ایران دولت ملی بوده است و این اتفاق قبل از آنکه دولت‌های ملی در معنای جدید ظاهر شوند، در ایران رخ داده است». (همان) گفته می‌شود ایران دولت ملی بوده است قبل از آنکه دولت‌های ملی ظاهر شوند. مشخص نیست چرا به انکای گفته‌های خود طباطبایی نگوییم ایران یک رایش یا شاهنشاهی بوده است و نه یک دولت ملی؟ آنچه از دید طباطبایی و رای حکومت وجود دارد در واقع ایران همچون یک رایش یا شاهنشاهی است. او سپس وظیفه‌ی همه‌ی «ما» را هم دفاع از این شاهنشاهی تعریف می‌کند! به تایید خود طباطبایی، «اگر کسی خود را بر مبنای امت تعریف کند، نمی‌تواند شاهنامه داشته باشد، زیرا شاهنامه تاریخ ملی است. امت ملت نیست که بتواند شاهنامه داشته باشد». اینجا نیز مشخص شاهنامه تاریخ ملی تلقی شده است. در نتیجه منظور از ملی در اندیشه‌ی ایران‌شهری همان شاهنشاهی است.

اما اگر بخواهیم در سطح هستی‌شناسانه نیز بحث را پیش ببریم باید بگوییم که رویکرد ایران‌شهری فضا را پیشاپیش معادل با فضای دوگانه‌انگار و کراندار (bounded) تلقی می‌کند. مثلن طباطبایی می‌گوید ایران «بیرون» از اسلام وجود داشته است: «ما هرگز وارد امت نشدیم». (همان) این بیرون‌بودگی فضایی، با یک بیرون‌بودگی زمانی همبسته است: از دید طباطبایی، «ما از آغاز بیرون بودیم». (همان) یعنی این بیرون‌بودگی فضایی، وجهی ازلی نیز دارد. مساله این است که فضا از دید طباطبایی (و به طور کلی ایران‌شهری‌ها) فضای مطلقن بیرون‌گذار و کراندار است. فضای ایران‌شهری از آغاز فضایی قلمرویی و کراندار بوده است. این فضا که با نام فضای مطلق (absolute) دکارتی نیز شناخته می‌شود بر یک منطق دوگانه‌انگار و در نتیجه پردکننده استوار است. این هستی‌شناسی دوگانه‌انگار شکل‌های متنوعی دارد: از تقابل سلسله‌مراتبی بین تمدن و بربریت یا فرهنگ و طبیعت گرفته تا دوگانه‌های مرد-زن، فارسی-غیرفارسی و ملی-غیرملی. این منطق دقیقن همان منطق بیرون‌گذار دولت

<https://doi.org/10.2588/2588-7319>

ملی و نظام حقوقی همبسته‌اش است که شهروندی را به هویت پیشینی ملی منوط می‌کند و حاضر است برای حفظ تمامیت ارضی و مرزهای ساختگی دست به هر کاری بزند. هدف قراردادان منطق دولت ملی به معنای هدف قراردادان همه‌ی این دوگانه‌انگاری‌های سلسله‌مراتبی است که یک سویه‌ی این رابطه‌های دوگانه را بر دیگری برتری می‌بخشد و با طبیعی‌سازی این چارچوب فکری، اساسن قادر نیست پیچیدگی‌های واقعیت را ورای این دوگانه‌های ساده‌ساز ببیند.

طباطبایی در یادداشت توهین‌آمیز اخیرش^۴ نیز گفته است که ایرانیان سابق که مهاجرت کرده و ملیت دیگری کسب کرده‌اند دیگر ایرانی نیستند. اینها همگی بیانگر مولفه‌های هستی‌شناسی ایرانی‌شناسی هستند. ایران و ایرانی از منظر ایرانی‌شناسی بسته‌های پیشاپیش شکل‌گرفته و آماده و حاضری هستند که بیرون از تاریخ و جغرافیا وجود دارند. به گفته‌ی طباطبایی «ما ملت غیب هستیم یعنی کلمه «ملت» به معنای nation وجود نداشته است، اما همیشه ملت بوده‌ایم»^۵. طباطبایی به این ترتیب به دنبال آن است تا نشان دهد تحول تاریخی ایران منطقی متفاوت از تاریخ‌های مبتنی بر امت اعم از اسلام یا مسیحیت دارند. از دید او ایران «همیشه یک کشور بوده» است و هدف اندیشه‌ی ایرانی‌شناسی «فهم این منطق ملی ما و دفاع از آن منطق ملی دولت ملی ما است». (همان) در همین راستا گفته می‌شود که از آنجا که پدیده ایران خلاف‌آمد عادت و استثنایی است، «ملت واحد ایران» در مکان و زمان پیشامدرنی تکوین پیدا کرد که تدوین مفهومی برای آن امکانپذیر نبود، گرچه این امتناع تدوین مفهوم را «نباید به معنای عدم مضمون آن فهمید»^۶. دست کم از این جهت طباطبایی نیز تایید می‌کند که مفهوم ملت واحد ایران همیشه وجود نداشته است. در نتیجه ایران دست کم به لحاظ مفهومی پدیده‌ای مدرن است چون در آن زمان‌های دور امکان تدوین مفهومی آن وجود نداشت. مضمونی وجود داشته اما نامی نداشته است. تناقض اینجاست که اگر این مضمون نامی نداشته و مفهوم نشده است پس چطور می‌توان آن را ملت ایران نامید؟

این دیدگاه پیامدهای سیاسی دارد. وقتی شکل دولت ملی (همچون پدیده‌ای جدید) را از تحلیل بیرون بگذاریم داستان نهایتاً به این تقلیل پیدا میکند که جمهوری اسلامی برود و مثلن فرقه‌ی ایران‌ساز پهلوی بیاید. حال آنکه جمهوری اسلامی و پهلوی هر دو در قالب ساختار دولت ملی تعریف می‌شوند و در نتیجه به طور ساختاری ایرانیست یا ایران‌محور هستند. مساله اما وجه طبقاتی ماجرا است و اینکه روشنفکران ایرانیست/فارس‌یست اساسن روشنفکران ارگانیک دولت ملی هستند و در نتیجه نوشته‌ها و آثارشان در راستای حفظ و بازتولید شکل فضای ملی است. سطح تحلیل این روشنفکران ارگانیک ساختارها را نمی‌بیند و واقعیت را فقط به افراد و گروه‌ها (همچون اتم‌هایی مجزا) تقلیل می‌دهد. این به فهم ضمنی‌شان از دولت هم مربوط است که جامعه‌ی مدنی و روشنفکران را بخشی از دولت نمی‌دانند و آن‌ها را بیرون از دولت تصور می‌کنند.

⁴ <https://t.me/ijtostarha/363>

⁵ <https://www.cgie.org.ir/fa/news/180189/%D8%A7%DB%8C%D8%B1%D8%A7%D9%86-%D8%A8%D9%87-%D8%B9%D9%86%D9%88%D8%A7%D9%86-%D8%A7%DB%8C%D8%B1%D8%A7%D9%86%D8%B4%D9%87%D8%B1---%D8%AC%D9%88%D8%A7%D8%AF-%D8%B7%D8%A8%D8%A7%D8%B7%D8%A8%D8%A7%DB%8C%DB%8C>

⁶ <https://www.radiozamaneh.com/666340/>

در ایدئولوژی‌های ایران‌شهری، وجود ایران پیشاپیش مفروض گرفته می‌شود و در نتیجه خود ایران تاریخی نمی‌شود. این طبیعی‌انگاری ایران، ایران را بیرون از تاریخ و جغرافیا قرار می‌دهد. در نتیجه می‌توان استدلال کرد که فضای ایران‌شهر فضایی همگن و یکدست و زمانش نیز زمانی ابدی و پیوسته است. ایران‌شهر به این ترتیب بیانگر آن چیزی است که من ایران‌محوری هستی‌شناختی می‌نامم. اگر به تاسی از لوفور، انقلاب را تولید فضایی تفاوت‌بنیاد تلقی کنیم و در نظر داشته باشیم که تولید فضا همزمان فیزیکی و مفهومی است آنگاه این ایران‌محوری هستی‌شناختی نیز که بر برداشت خاصی از فضا و زمان استوار است باید موضوع نقد و مبارزه قرار گیرد. مبارزه طبقاتی برای تولید فضایی جدید نمی‌تواند بنیان‌های برساننده‌ی فضا‌زمان کنونی را دست‌نخورده بگذارد. مبارزه برای کسب هژمونی به این ترتیب مبارزه برای تولید مفهومی و فیزیکی فضا‌زمانی بنیادین متفاوت از فضا‌زمان ایران‌شهری است. یکی از استراتژی‌های موثر در راستای به‌چالش‌کشیدن و افشای فضا‌زمان ایران‌شهری استناد به تفاوت‌های جغرافیایی و تاریخی، و واسازی تاریخ‌نگاری دولت‌ملی‌محور و مرکزگرا است که تاریخ را صرفن در قالبی واحد و ایران‌محور روایت می‌کند و هر گونه روایت تفاوت‌بنیاد و متکثر از «ایران» را همچون خطری وجودی و هستی‌شناختی می‌انگارد.

طباطبایی معتقد است که تکثر در تمام دوره‌های تاریخ ایران برسمیت شناخته شده است.^۷ با این حال باید گفت به‌رسمیت شناخته شدن تکثر نمی‌توانسته در فضای پیشاملی – امپریال یا شاهنشاهی – معنایی داشته باشد. در فضا‌زمان پیشاملی هنوز قدرت‌های مرکزی امکان تکنولوژیک و زیرساختی لازم برای سرکوب تکثرها و تولید دانش و فرهنگ مرکزی/ملی را نداشتند. هنوز طبقات مسلط نمی‌توانستند به شکلی نظام‌مند فضای خودشان را تولید کنند. در نتیجه در دوران پیشا دولت ملی، حرف زدن از به‌رسمیت شناخته شدن تکثر بی‌معناست. به‌رسمیت شناختن تکثر فقط وقتی معنا پیدا می‌کند که امکان مادی سرکوب تکثرها وجود داشته باشد. در دوران پیشاملی، تکثرها هنوز در فضا حک نشده بودند. مساله این است که آیا ذیل یک دولت ملی هم تکثر به رسمیت شناخته شد؟ برای مثال رضاخان به محض آنکه امکان مادی و نظامی و زیرساختی (راه‌ها) پدیدار شدند شروع به نسل‌کشی عشایر و قبایل عمدتن غیرفارس کرد. اینجاست که به نظرم «وحدت متکثر» مد نظر طباطبایی یک ایدئولوژی ارتجاعی و سرکوب‌گر است که کارکرد اصلی‌اش ممانعت از طرح و بروز تفاوت‌ها در سطح روزمره است. به بیان دیگر، این تاکید بیش‌ازاندازه، اغراق‌آمیز و غیرتاریخی بر تکثر، یک استراتژی زبانی-سیاسی است که به دنبال بی‌ربط و ناوارد جلوه‌دادن تاکید بر تکثر و تفاوت در اینجا و اکنون است. به بیان دیگر، گفتمان ایران‌شهری وحدت متکثر یا همان شاهنشاهی می‌گوید از آن جایی که تکثر پیشاپیش و همیشه در ایران وجود داشته است هر گونه ادعا و خواست تکثرگرایی و به رسمیت شناختن تفاوت‌ها در بهترین حالت بی‌معناست. در بدترین حالت نیز گرایش‌های تکثرخواهانه و تفاوت‌بنیاد پیوسته با برچسب‌هایی مانند وطن‌فروشی و تجزیه‌طلبی و ... توصیف می‌شوند. در نتیجه «وحدت متکثر» ایدئولوژی‌ای ارتجاعی است چرا که با غیرتاریخی کردن تکثر، و تلقی آن همچون چیزی پیشاپیش موجود و کاملن تحقق‌یافته در قالب «ایران»، امکان تکثرگرایی را منتفی می‌سازد.

در نتیجه از منظر استراتژی سیاسی ضرورت دارد که در مقابله با تاریخ‌نگاری ایران‌محور به دنبال طرح و ترویج تاریخ‌نگاری‌های غیرایران‌محور از ایران باشیم. ایران متفاوتی را باید روایت و تولید کرد. روایت تاریخ‌های فرودستان/مستعمره‌ها یا به طور دقیق‌تر subaltern geohistories اینجا اهمیتی استراتژیک پیدا می‌کند چرا که دقیقن چنین تاریخ‌ها و جغرافیاهایی است که به واسطه‌ی ایران‌محوری هستی‌شناختی مندرج در رویکردهای

⁷ <https://t.me/ijtostarha/364>

ایران شهری پیوسته انکار، حذف و سرکوب شده است. تاریخ‌های ناگفته و مدفون‌شده‌ی زنان و جامعه‌ی ال‌جی‌بی‌تی‌کیو، و تاریخ‌های جغرافیاهای به‌حاشیه‌رانده‌شده یا مستعمره‌های داخلی ایران از مهم‌ترین تاریخ‌های محذوف است. مستعمره‌های داخلی در واقع همان جغرافیاهایی هستند که ایران محوری هستی‌شناختی ظرف حدود صد سال گذشته به طور سیستماتیک کوشیده است تا از صحنه حذف‌شان کند.

حذف تاریخ‌های این جغرافیاهای مستعمره در و به واسطه‌ی برکشیدن زبان فارسی از سوی دولت همچون زبان ملی ممکن و عملیاتی شده است. برداشت غالب از ایران همچون وحدتی متکثر یا به تعبیر دقیق‌تر، ملتی واحد که «اقوام» گوناگون را همواره از ابتدا در دل خود ادغام کرده مستقیمین به اتکای تاریخ‌نگاری به زبان فارسی تولید شده است. این روند را اما نباید صرفن به تاریخ‌نگاری «به زبان فارسی» تقلیل داد. افزون بر این، با تاریخ‌نگاری فارسی هم مواجهیم. اگر در اولی تاریخ «به فارسی» روایت می‌شود، در دومی تاریخ اساسن تاریخ فارسی است که همزمان «تاریخ مذکر» نیز هست. فارسی به این تعبیر یک تکنولوژی سیاسی است که در کنار تکنولوژی‌های کلیدی دیگری مانند کارتوگرافی و راه‌آهن نقشی بنیادین در شکل‌گیری ایران همچون دولتی ملی و فضایی قلمرویی داشته است. یک برداشت غالب که بر طبیعی‌انگاری از نوع ایران شهری مبتنی است این است که فضای ملی عمومن به شکلی فیزیکی و مثلن از مجرای سدسازی و جاده‌کشی و ساختمان‌سازی و ... تولید می‌شود. فضای ملی اما بر یک تکنولوژی سیاسی دیگر نیز مبتنی بوده است و آن زبان فارسی است. بر خلاف نگاه ایران محور که فارسی را همچون زبانی طبیعی بازنمایی می‌کند باید تاکید کرد که هیچ چیز فارسی – دست کم ظرف صد سال گذشته – طبیعی نیست. به ویژه در دورانی که به گفته‌ی لوفور روابط تولید از مجرای شهری شدن سیاره‌ای پیش می‌روند و با دستکاری بنیادین طبیعت دیگر حتا سیل و طوفان هم نه فجایعی طبیعی بلکه نتیجه‌ی مستقیم سیاست‌های طبقاتی دولت‌ها به شمار می‌روند، باید گفت که ترویج فارسی همچون زبانی طبیعی اساسن غیرطبیعی است. از مجرای مبارزات طبقاتی هژمونیک است که فضا و طبیعت خاصی در مقیاس جهانی و ملی تولید شده است. در مقیاس مورد بحث ما، طبیعی‌سازی زبان فارسی بخش لاینفکی از تولید طبیعت ایران به شمار می‌رود. مساله‌ی اقلیم و خشکیدن دریاچه‌ها و رودها و آلودگی هوا تنها وجوه طبیعت و محیط زیست «ایرانیان» نیستند. فارسی و فارسی‌سازی هم وجه برسازنده‌ی این طبیعت رو به نابودی است. فضا و طبیعت همزمان به طور مفهومی/زبانی و فیزیکی تولید می‌شوند.